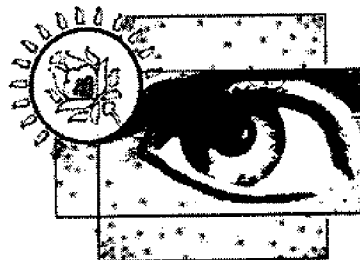


مستشرقان و محدودیت

سید رضی موسوی گیلانی

اشاره

روند شرق شناسی، از گذشته مورد توجه اندیشمندان و پژوهشگران غربی قرار گرفته و در فرهنگ و تمدن اسلامی، منشأ تحقق آثار و تألیفات بی شماری شده است؛ هر چند به طور طبیعی، این پژوهش‌ها، کارکردها و آسیب‌هایی را هم همراه داشته است. درباره نگرش شرق-شناسان به مهدویت، می‌توان با تکیه بر آثار هر



یک از دین‌پژوهان، به بررسی موضوع پرداخت. در این نوبت، به فعالیت‌های مهدوی یکی از شرق‌شناسان می‌پردازیم. از جمله پژوهشگران و شرق‌شناسان کوشا، ادوارد براون انگلیسی است که در عصر قاجار و در زمان شکل‌گیری و تکامل سه فرقه مدعی مهدویت: بایی، ازلی و بهایی در ایران حضور داشته و درباره اندیشه‌های بنیانگزاران این فرقه‌ها به تصحیح، ترجمه آثار، نقل سخنان و گفت و گوهای حضوری با آنان پرداخته است. وی در زمینه مهدویت و فرقه‌های منسوب به آن، دارای چندین کتاب، ترجمه و تصحیح است که از مهم‌ترین آثار مکتوب او در این زمینه، تصحیح و احیاء کتاب *نقطة الکاف* اثر میرزا جانی کاشانی است. روحیه وقایع‌نگاری و دوری از شیوه تاریخی‌گری، از جنبه‌های مثبت آثار ادوارد براون در زمینه مهدویت، محسوب می‌شود. این مقاله می‌کوشد در این نوبت، به تبیین فعالیت‌های علمی و پژوهشی شرق‌شناسان در زمینه مهدویت - با تکیه بر فعالیت ادوارد براون - بپردازد.

از بنیادی‌ترین مباحث اعتقادی اسلام، مهدوی باوری است. نگاهی به متون مقدس اسلام (شیعه و سنی) حاکی از این است که باور به آمدن مصلح و منجی در انتهای تاریخ، یکی از اساسی‌ترین و بدیهی‌ترین مؤلفه‌های فکری و کلامی تمام فرقه‌های مذهبی است. علاوه بر مذاهب اسلامی، در تمام ادیان ابراهیمی و غیر ابراهیمی (سامی و غیر سامی) نیز این اعتقاد، به گونه‌های متفاوت به چشم می‌خورد و همه مذاهب، آرمان نهایی جوامع بشری را ظهور و تجلی یک شخصیت آسمانی و منجی دینی می‌دانند. بر اساس این تفکر دینی، بسیاری از دین‌پژوهان و اندیشمندان غربی به این موضوع، ذیل عناوینی همچون منجی‌گرایی، بازگشت مسیح، هزاره‌گرایی، نجات و رستگاری، انتهای تاریخ و امثال آن پرداخته، و درباره نگرش ادیان به موضوع، کتاب‌ها و مقالات زیادی نوشته‌اند.

در ضمن آثاری که دین‌پژوهان غربی در زمینه اسلام نوشته‌اند، مقالاتی در زمینه مهدویت و منجی‌گرایی اسلامی به چشم می‌خورد که در دائرة المعارف‌ها نگاشته شده و یا به صورت کتاب مستقل با تفسیر و قرائت اسلامی آمده است. پاره‌ای از اندیشمندان غربی - به ویژه در دو قرن گذشته - با توجه به برخی رخدادهای سرزمین‌های اسلامی؛ همچون برخی مدعیان مهدویت یا پیدایش مذاهبی مانند کیسانیه، اسماعیلیه، شیخیه، بابیت و بهائیت که بر مهدویت تکیه داشته‌اند، درباره نگرش مسلمانان و متون اسلامی به مهدویت نظر داده‌اند. در میان این دسته از شرق‌شناسان، برخی به موضوع، نگاهی مثبت و موافق داشته، و پاره‌ای دیگر خصمانه و گاه، ناآشنا به مسأله نگریسته‌اند.

در این راستا، هر یک از دین‌پژوهان غربی با روش‌شناسی خاصی، موضوع را پیگیری کرده‌اند. برخی، با روش پدیدارشناسانه و توصیفی به موضوع نگریسته‌اند، بعضی دیگر با روش تاریخی و بعضی هم با روش‌های وقایع‌نگارانه و یا کارکردگرایانه. آنچه در آثار این دسته از شرق‌شناسان اسلام‌شناس - جدای از خطاها و اشتباهاتشان - اهمیت دارد، نگاه بیرونی و درجه دوم آنان به موضوع مهدویت و نکات قابل توجهی است که از دید آنها مورد توجه قرار گرفته است؛ نکاتی که شاید از منظر یک اندیشمند مسلمان مورد دقت نظر قرار نگرفته باشد.

معنای لغوی و اصطلاحی شرق شناسی

به آن دسته از اندیشمندان غربی که برای شناختن فرهنگ و تمدن شرق، وارد سرزمین‌های شرقی شده و سال‌ها به مطالعه و پژوهش پرداختند، «شرق‌شناس» و به علمی که عهده‌دار این وظیفه است «شرق‌شناسی» گویند.

واژه شرق‌شناسی، برای نخستین بار در فرهنگ انگلیسی آکسفورد به کار رفت و در سال ۱۸۲۸م، همین واژه در فرهنگ علمی فرانسه درج شد. در فرهنگ انگلیسی آکسفورد، کلمه شرق شناسی یا خاورشناسی (Orientalism) - که تا سال ۱۸۱۲ در این فرهنگ استفاده نشده بود- به معنای مطالعه و تحقیق درباره کشورهای شرقی، برای کسانی استفاده شده است که به مطالعه و پژوهش در فرهنگ، سرزمین و کشورهای مشرق زمین و آسیای می‌پرداختند.

اگر فرهنگ را در معنای جدید و جامعه‌شناسانه آن بکار بریم - که به معنای همه آداب و سنن، مذهب، تاریخ، زبان، مردم شناسی، بوم شناسی و دیگر عناصر یک سرزمین است- و سپس بر آثار مکتوب در این حوزه‌ها مرور کنیم، خواهیم دید بخشی از کارهای پژوهشی در این حوزه‌ها که درباره فرهنگ شرقی است- توسط محققان غیر بومی و شرق‌شناس انجام شده است.

از جمله موضوعاتی که دین‌پژوهان و اسلام‌شناسان غربی به آن پرداخته‌اند، فرهنگ دینی و اسلامی است که از شاخه‌های آن می‌توان به فلسفه اسلامی، کلام، تاریخ اسلام، عرفان اسلامی، قرآن پژوهی، حدیث، ملل و نحل (فرقه‌های مذهبی) و دیگر علوم مربوط به تمدن اسلامی اشاره کرد. از نخستین و مهم‌ترین حوزه‌های اسلامی که مورد دقت نظر و کاوش اسلام‌شناسان غربی قرار گرفته، قرآن‌شناسی است؛ به گونه‌ای که بزرگ‌ترین دین‌پژوهان غربی، به این موضوع پرداخته‌اند.

در سده گذشته، اندیشمندان بزرگی مانند کارل بروکلمان، رژی بلاشر، آرتور جان آربری، رینولد نیکلسون، ادوارد براون، هانری کربن، تیتوس بورکهارت، آندره پوپ، توشیکو ایزوتسو، مونتگمری وات، گلدتسیهر، همیلتون گیب، گریشمن، آن‌ماری شیمل و بسیاری از مستشرقان به اندیشه و تفکر اسلامی روآورده و سال‌های متمادی در عرصه‌ها و شاخه‌های متفاوت فرهنگ اسلامی، مطالعه کرده و به تخصص دست یافته‌اند.

پژوهش‌های شرق‌شناسان و دین‌پژوهان غربی، دارای جنبه‌های مثبت و منفی

است. از ویژگی‌های مثبت پاره‌ای از شرق‌شناسان در فرهنگ اسلامی، می‌توان به تخصص‌گرایی و محدود کردن پژوهش به حوزه‌ای مشخص، روش تحقیق، انسجام و پیگیری، دقت نظر، و تفهم و همدردی در آثارشان اشاره کرد. گاه یک شرق-شناس برای شناخت آداب و رسوم یک قوم یا ملت، بیش از دو دهه از عمر خویش را میان یک قوم یا سرزمین سپری کرده، و مانند فردی بومی، به آداب و سنن، رفتارها و اعتقادات آنان احترام گذاشته است و از این راه، به ظرایف و جزئیات گرایش‌ها، علایق، سلیقه‌ها، زاویه دید و عادات توده مردم پی برده است. شاید بعضی از بهترین آثار پژوهشی در تمدن شرقی و اسلامی متعلق به دسته‌ای از پژوهشگران باشد که به این شیوه عمل کرده‌اند.

از ویژگی‌های منفی و آسیب‌شناختی پژوهش‌های اسلام‌شناسان غربی نیز می‌توان به این امور اشاره کرد: پژوهش برخی از آنان، بدون اعتقاد و باور دینی به اندیشه و فرهنگ اسلامی و با نگاهی بیرونی و بدون دلدادگی به تمدن اسلامی بوده است، یا گاه در شناخت تاریخ و تمدن اسلامی، تحت تأثیر عمیق روش تاریخی‌گری بوده و اسلام یا مهدویت را بر اساس بسترها، حوادث و عوامل تاریخی و یا شرایط اجتماعی بررسی کرده‌اند؛ به علاوه، گاه نیز از طرف مؤسسات و بنیادهایی برای خاورشناسی گسیل شده‌اند که دارای اهداف و اغراض سیاسی، نظامی و علمی بوده، یا خود آن شرق‌شناسان به مذهب و تفکری وابسته بوده‌اند که مخالفت با اسلام را برای آنان در پی داشته است. همیلتون گیب (از شرق‌شناسان برجسته) درباره پاره‌ای از خاورشناسان، بر این باور است که برخی از آنان، گاه خود را در موضع برتر می‌دیدند و با این تصور که تمدن و مذهبشان برتر از تمدن و مذهب شرقیان است، درباره تمدن و فرهنگ اسلامی، قضاوت‌های نادرست و ضعیفی ارائه داده‌اند. وی در این باره می‌گوید:

... نوشته‌های کسانی... که عقیده به پایین‌تر بودن اسلام نسبت به دین خودشان چشم دلشان را تیره و تار کرده است. اگر این نظر، محصول صدق و صفای مذهبی باشد، باز غالباً شایسته احترام است. این موضوع، درباره نوشته‌های بیشتر مبلغان (مسیونرها) صادق است.^۱

البته وی می‌افزاید که در سال‌های اخیر، نگاه منفی مبلغان مسیحی - که در

۱. همیلتون گیب، اسلام (بررسی تاریخی)، ص ۱۶، منوچهر امیری، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۶۷ش.

واقع نخستین شرق شناسان بوده‌اند- بهتر از سابق شده و همدلانه‌تر و علمی‌تر به تمدن شرقی نگریسته‌اند؛ اما باز پیش‌داوری و نگاه برتری‌جویانه را آمیخته با فکر آنان می‌داند. وی در این باره می‌گوید:

این عین بی‌انصافی است که پیشرفت‌هایی را که در سالیان اخیر، میان مبلغان مسیحی به دست آمده است نادیده بگیریم و در نتیجه، آنان - بر خلاف سابق - به جای مطالعه‌ی خام و خشن اصول ظاهری، با همدردی و همدلی در عمق تجارب مذهبی مسلمانان فرو رفته‌اند. با این همه، عامل پیش‌داوری در طرز تفکر ایشان نسبت به اسلام، امری است ذاتی که در ارزیابی هر یک از نوشته‌های ایشان باید آن را به حساب آوریم.^۱

مراجعه به منابع دست دوم درباره‌ی اسلام و دیگر ادیان شرقی و نیز کلی‌نگری در زمینه‌ی شناخت مذاهب اسلامی و برگزیدن شیوه‌ی تاریخی در تحلیل تمدن اسلامی،^۲ از جمله دیگر جنبه‌های آسیب‌شناسانه شرق‌شناسان و دین‌پژوهان اسلام‌شناس است؛ به گونه‌ای که برخی اندیشمندان اسلامی، شرق‌شناسی را محصول استعمار دولت‌های بزرگ تلقی کرده، و از آنها تصور مثبتی ندارند؛ از این‌رو گاه دیده می‌شود به سبب این عوامل، پاره‌ای از آثار دین‌پژوهان غربی از روش تحقیق علمی و از نگاه منصفانه برخوردار نبوده است. برای مثال، نگاهی اجمالی به آثار پژوهشگران مارکسیست درباره‌ی تاریخ و فرهنگ اسلامی یا افکار شرق‌شناسانی همچون گلدتسیهر، لامنس، دارمستتر و امثال آنها، برای اثبات این امر کافی است که چگونه به تحلیل فرهنگ اسلامی پرداخته‌اند. به علاوه، تعدد مذاهب و فرقه‌های اسلامی نیز بر این داوری‌های غیرمنصفانه تأثیر گذاشته است؛

۱. همان، ص ۱۶-۱۷.

۲. سیدحسن نصر، یکی از اندیشمندان سنت‌گرا، درباره‌ی نگاه تاریخی شرق‌شناسان و تحلیل تمدن اسلامی بر اساس این روش‌شناختی، چنین می‌گوید: «در آغاز و انجام مطالعات مستشرقان درباره‌ی اسلام، این پیش‌فرض ناگفته نهفته بود که اسلام، نه یک وحی بلکه تنها، پدیده‌ای است که عاملی انسانی، آن را در موقعیت تاریخی خاصی به وجود آورده است. در میان این گروه همسرایان، صدای کسانی نظیر لویی ماسینیون، اچ. ای. آر. گیپ، هانری کربن و به دنبال آنها، نسلی جدیدتر از محققان همدلشان چون آن‌ماری شیمل، به راستی انگشت‌شمارند. مدتی سپری شد تا این که در نیمه دوم سده بیستم، مسلمان‌زادگانی آشنا به زبان‌های غربی و روش‌های پژوهش علمی، برای تبیین سنت فکری اسلامی برای مخاطبان غربی، به شیوه‌ای متقن شروع به نوشتن آثار عمیقی درباره‌ی اسلام کردند» (سید حسین نصر، قلب اسلام، ص ۳، مصطفی شهرآیینی، تصحیح شهرام پازوکی، انتشارات حقیقت، تهران، ۱۳۸۳ ش).

چون گاه دیده می‌شود برخی اسلام‌شناسان غربی در یک مسأله بر اساس تفکر یک مذهب خاص از مذاهب اسلامی اظهار نظر می‌کنند و این امر - که میان دین‌پژوهان دائرةالمعارف‌نویس بیشتر مشهود است - سبب پاره‌ای از لغزش‌ها و آرای سست، شده است.

کاربرد اصطلاح شرق شناسی

«شرق» در لغت، به معنای بر آمدن آفتاب (منتهی‌الارب، ناظم‌الاطباء) و تابان شدن است^۱ و از دیدگاه غربیان، شامل همه کشورهای می‌شود که در شرق قاره اروپا قرار دارند. شرق از دیدگاه آنها، به سه بخش خاور میانه، نزدیک و دور تقسیم می‌شود. در این تقسیم جغرافیایی، میان دین اسلام، ادیان هندی، چینی، ژاپنی و امثال آن هیچ تمایزی نشده است. در واقع می‌توان گفت تعریف «شرق» از دیدگاه غربیان، تقسیمی بر اساس جغرافیا و شرایط منطقه ای است، نه بر اساس فرهنگ، آداب و سنت. حداقل می‌توان گفت در دوره نخست که شرق‌شناسی مورد توجه غربیان قرار گرفت، آنچه بیش از همه توانسته شاخص ملت‌ها و کشورهای شرقی به شمار آید، سرزمین بوده است؛ زیرا در کشورهای شرقی، ادیان، مذاهب، تمدن‌ها و فرهنگ‌های گوناگونی وجود دارد که سبب می‌شود نتوان این بخش از کره زمین را - که در هر کشورش چندین فرهنگ، تمدن و آداب و سنت وجود دارد - به غیر از این، تقسیم کرد.

بنابراین بر خلاف آن دسته از اندیشمندان که تصور می‌کنند، تقسیم شرق توسط غربیان - بدون لحاظ کردن اسلام - برای تحقیر تمدن اسلامی است،^۲ باید اذعان کرد تقسیم بر اساس جغرافیا، شاید بهترین تقسیم موجود باشد. برای یک دانشمند غربی - که در صدد شناسایی شرق است - تقسیم بر اساس مذهب و دین، شاخه‌ها و دسته‌بندی‌های گوناگونی پدید می‌آورد که آنها را نمی‌توان به جز جغرافیا ذیل یک عنوان خاص قرار داد و بدیهی است که هر چه اساس و شاخص تقسیم، کلان‌تر باشد، بهتر است.

۱. علی‌اکبر دهخدا، فرهنگ دهخدا، ج ۹، ص ۱۴۲۲۹ (ذیل واژه شرق).

۲. محمد دسوقی، سیر تاریخی و ارزیابی اندیشه شرق‌شناسی، ص ۸۸ محمودرضا افتخارزاده، نشر فرزانه، تهران، ۱۳۷۶ش.

همان‌طور که اصطلاح «شرق‌شناسی» برای غربیان، بر اساس جغرافیا معنا می‌یابد و غربیان معنای خاصی از آن می‌فهمند، شرقیان هم امروزه واژه «غرب-شناسی» را به کار می‌برند و در کاربرد، علاوه بر جنبه جغرافیایی، به جنبه‌های فرهنگی هم توجه دارند. در واقع، پس از رنسانس، از همه کشورهای غربی - با آن که از تمدن‌ها و مذاهب متنوعی برخوردار بوده‌اند - با عنوان «غرب» یاد شده است. این کشورها، به سبب رشد علمی، فناوری، صنعت، فلسفه و وحدت در دیگر حوزه‌های علمی، از ساختار و هویت مشترکی برخوردار شده‌اند که گاه از آن، به فرهنگ و ادبیات مدرنیته یاد می‌شود و با این ویژگی‌ها، از کشورهای شرقی جدا می‌شوند.

بنابراین، امروزه اصطلاح «غرب‌شناسی» برای شرقیان، به معنای شناخت همه کشورهای است که با وجود این که از مذاهب متفاوت مسیحی و غیر مسیحی برخوردارند، به دلیل تأثیر رنسانس، فناوری، رشد، توسعه و فرهنگ مدرنیسم در آنها یکسان بوده، و از این‌رو هویت مشخص و یکسانی یافته‌اند. بنابراین، در این اصطلاح‌شناسی، علاوه بر مذهب، به دیگر وجوه مشترک فکری، فرهنگی و سیاسی آن کشورها توجه می‌شود و بر این اساس، این اصطلاح، هم کشورهای اروپایی را شامل می‌شود و هم کشورهای آمریکا و اقیانوسیه را در بر می‌گیرد.

شایان ذکر است در تعریف لفظی کلمات، بیش از آن که نیازمند بحث‌های دقیق عقلی باشیم، به آگاهی از کاربرد الفاظ در ادوار متفاوت تاریخی نیاز داریم. بسیاری از الفاظ و مفاهیم در دوره‌های متفاوت، معانی متعدد و گاه متضاد دارند؛ برای نمونه در ادبیات سیاسی، پس از انقلاب کمونیستی شوروی (اکتبر ۱۹۱۷م)، «شرق» معنای دیگری یافته است؛ از همه کشورهای کمونیستی عضو پیمان ورشو - برابر کشورهای سرمایه‌داری که عضو پیمان ناتو بودند - به بلوک «شرق» تعبیر می‌شود. در برابر اصطلاح «شرق»، برای کشورهای سرمایه‌داری از اصطلاح «غرب» استفاده می‌شود؛ حال آن که کشوری مانند آلمان شرقی سابق یا کوبا - که از آنها به بلوک شرق تعبیر می‌شود - در اروپا و امریکای جنوبی قرار گرفته‌اند و کشور کره جنوبی که جزء بلوک غرب است، از نظر جغرافیایی، در شرق قرار گرفته است؛ بنابراین معنا و مفهوم «شرق» و «غرب» با کاربرد آنها متناسب است و تنها با شناخت شرایط یک دوره و استعمال کلمه در آن، می‌توان معنای الفاظ را فهمید.

معنای اصطلاحی دیگری که برای کلمه «شرق» وجود دارد، «برآمدن و تابان -

شدن» است. بر خلاف معانی پیشین که بر اساس منشاهاى سیاسى، جغرافیایى و گاه، دینى بود افرادى مانند هانرى کربن، کلمه «شرق» را به معنای اشراق و تابش معنویت، طلوع عالم روحانى و شرق درون به کار مى‌برند. کربن، تحت تأثیر سنت عرفانى و تفکر فیلسوفانى همچون سهروردى، معتقد است «شرق» یعنى تابش و طلوع حکمت و معنویت و غرب، یعنى افول و زوال معنویت و عالم روحانى. وی در پاسخ به پرسش درباره معنای «شرق» و «غرب» مى‌گوید:

مراد من از شرق و مشرق یا غرب و مغرب، یک مراد فلسفى است؛ نه یک مراد جغرافیایى. مشرق در این‌جا، یک عالم روحانى است... بنابراین شما مى‌توانید در غرب باشید، اما مشرقى بمانید، یا در شرق باشید و غربى بیندیشید و عمل کنید^۱.

همچنین برخى فیلسوفان غربى - مانند هایدگر - درباره معنای «شرق» و «غرب» به معنای غیر جغرافیایى و به مفهوم فلسفى آن اشاره مى‌کنند، وی مى‌گوید: «تاریخ مغرب، حقیقت است^۲». او مانند هانرى کربن، کلمه شرق و غرب را در معنایى غیر متداول به معنای طلوع و غروب حقیقت به کار مى‌برد.

پیش از کاربرد اصطلاح شرق شناسى در فرهنگ لغت و در دانشگاه‌ها به عنوان یک رشته علمى و پژوهشى در قرون متاخر، از قرن‌ها پیش، شغل و حرفه‌ای متداول و رایج بوده است. در واقع، زمانى که برخى دانشمندان غربى وارد سرزمین‌هاى اسلامى شده و به تحصیل علم، سیر و سیاحت، سفرنامه‌نویسى و دیگر امور پرداختند، مسأله شرق‌شناسى، حرفه‌ای مشخص بوده است؛ هر چند در آن دوران، اصطلاح شرق شناسى، استفاده نمى‌شده است.

دوره‌هاى شرق شناسى

برخى دانشمندان معتقدند شروع شرق‌شناسى در غرب مسیحى، از زمان تصمیم شورای کلیسای وین (سال ۱۳۱۲م) آغاز شده است. ادوارد سعید، در این باره مى‌گوید:

آغاز شرق شناسى را در غرب مسیحى، از زمان تصمیم شورای کلیسای وین

۱. شهرام بازوکی، *یادى از هانرى کربن*، موسسه پژوهشى حکمت و فلسفه ایران، تهران، ۱۳۸۲ش، ص ۱۶۷ (مصاحبه با هانرى کربن در سال ۱۳۵۵ش).

۲. همان، ص ۱۶۷.

(سال ۱۳۱۲ م) مبنی بر ایجاد یک رشته کرسی‌های زبان عربی، یونانی، عبرانی و سریانی، در دانشکده‌های پاریس، آکسفورد، بلونیا، آوینیون و سالامانکا می‌دانند. با این حال، در هرگونه بررسی و مطالعه شرق‌شناسی نه تنها شرق‌شناسان حرفه‌ای و آثار مربوط به آنان، بلکه مفهوم ساده یک رشته مطالعاتی - که درباره جوانب جغرافیایی، فرهنگی، زبان‌شناسی و نژادی یک حوزه خاص، به نام شرق کار می‌کند - باید در نظر باشد.^۱

در واقع، نخستین شرق‌شناسان و اولین زمینه‌های پژوهش درباره این موضوع در قرون متأخر به دست کشیشان و راهبان مسیحی و یهودی آغاز شد. آنان، نخستین کسانی بودند که از انگیزه‌های قوی دینی برخوردار بوده، و با زمینه‌های علمی می‌خواستند به شناخت بیشتر فرهنگ اسلامی و شرقی دست یابند. محمد دسوقی در این باره می‌گوید:

روح تعصب مسیحی - یهودی و اندیشه‌های کلیسایی و نگاه به اسلام با یکدیگر ناسازگار است و این، همان چیزی است که اندیشه شرق‌شناسی در طول تاریخ بلندش، از آغاز تا کنون - همواره در خود داشته است.^۲

دوره‌های شرق‌شناسی به طور کلی، به چهار بخش تقسیم می‌شود که عبارتند از:

- دوره نخست که پس از گشودن اندلس به دست مسلمانان و شکوفایی حیات علمی در آن دیار و فتح جزایر دریای مدیترانه و جنوب ایتالیا آغاز شد. این دوره از تاریخ شرق‌شناسی با پایان جنگ‌های صلیبی پایان یافت.

- دوره دوم شرق‌شناسی پس از جنگ‌های صلیبی آغاز شد و تقریباً تا نیمه سده هجدهم میلادی ادامه یافت.

- دوره سوم شرق‌شناسی که تقریباً در نیمه سده هجدهم میلادی آغاز شد و تا پایان جنگ جهانی دوم ادامه یافت.

- دوره چهارم شرق‌شناسی که پس از جنگ جهانی دوم آغاز شد و تا کنون ادامه دارد.^۳

۱. ادوارد سعید، شرق‌شناسی، ص ۹۵، عبد الرحیم گواهی، دفتر نشر و فرهنگ اسلامی، تهران، ۱۳۷۱ ش.

۲. محمد دسوقی، سیر تاریخی و ارزیابی اندیشه شرق‌شناسی، ص ۶۱.

۳. همان، ص ۶۰-۶۲.

شرق‌شناسی دوره نخست، بیشتر به مطالعه کشورهای اسلامی اطلاق می‌شود؛ در حالی که شرق‌شناسی در دوره سوم و چهارم، علاوه بر کاربرد آن در کشورهای اسلامی، برای کشورهای آسیایی دیگر هم قابل استعمال است؛ یعنی اساس تقسیم و کاربرد لفظ شرق در دوره اول، بر اساس مذهب و اسلام است و در دوره سوم و چهارم، بر اساس سرزمین و جغرافیا.

برخی محققان و مترجمان در حوزه شرق‌شناسی، به سبب آغاز شرق‌شناسی به دست پژوهشگران روحانیان مسیحی و یهودی و جاسوسان سفارتخانه‌ها، که در آغاز شرق‌شناسی به ویژه پس از جنگ‌های صلیبی، با انگیزه‌های استعماری، سیاسی و گاه تبلیغی (مسیونری) به شناخت تمدن شرق می‌پرداختند، - کاربرد «شرق-شناسی» را همراه جنبه استعماری و اغراض سیاسی می‌دانند و معتقدند به وسیله دولت‌های بزرگ استعماری آغاز شده است؛ به همین سبب این واژه را دارای بار منفی و سیاسی می‌دانند. یکی از مترجمان آثار شرق‌شناسان، در این باره می‌گوید:

من شرق‌شناسی را به عنوان تبادلی پویا بین مؤلفان مختلف و مجموعه عظیم ملاحظات سیاسی - که به دست سه امپراطوری بزرگ انگلستان، فرانسه و امریکا شکل گرفته و در قلمرو فکر و تخیل آن، نوشته‌های مربوط به این رشته پدید آمده است - مطالعه می‌کنم.^۱

همچنین باید اضافه کنیم اگر به عبارت شرق‌شناسی با فضای تبشیری و سیاسی دوره دوم و سوم شرق‌شناسی توجه شود، این عبارت مانند واژه «کمونیسم» در دهه پنجاه و واژه «لیبرالیسم» در دهه هفتاد در ادبیات سیاسی ایران، و یا «بنیادگرایی»،^۲ در ادبیات سیاسی امروز غرب - که با معنایی منفی همراه است - قابل مقایسه است؛ یعنی همان‌طور که واژه «کمونیسم» و «لیبرالیسم»، در ادبیات سیاسی ایران، برای سرکوب و منفی جلوه‌دادن فعالان سیاسی به کار می‌رفت و «بنیادگرا» در فرهنگ سرمایه‌داری غرب، برای منفور جلوه‌دادن فعالان سنت‌گرای مسلمان بکار می‌رود، می‌توان گفت «شرق‌شناسی» هم برای شرقیان همراه مفهوم ضمنی استعمار، سودجویی و چپاول، و از جایگاه خوبی برخوردار نبوده است. بنا به شرایط حاکم در این دوره است که پاره‌ای از اندیشمندان، معتقدند شرق‌شناسی بخشی از سیاست استعماری جوامع غربی

۱. عبدالرحیم گواهی، مقدمه بر کتاب شرق‌شناسی، تالیف ادوارد سعید، ص ۳۶.

2. fundamentalism.

است. ویلیام مونتگمری وات -از شرق‌شناسان برجسته- در این باره می‌گوید:

رابطه پیچیده‌ای میان خاورشناسان، در مفهوم وسیع آن و استعمارگران وزارت خارجه بوده است. اکثر خاورشناسان، در بخش عمده سده نوزدهم، به مطالعه زبان‌های شرقی و دوره‌های علمی مذاهب بزرگ شرق، دلبستگی نشان دادند. استعمارگران به بخش کمی از این مطالعات، علاقه نشان دادند... آنان پی‌بردند برخی از این اطلاعات، می‌تواند به آنان کمک کند تا اقوام تابع خود را بهتر بشناسند. به تدریج، مقامات امور خارجه، پژوهشگرانی را به کار گرفتند، تا درباره مسائل مورد علاقه آن وزارتخانه فعالیت کنند...^۱

اگر لفظ شرق‌شناسی را به مفهومی که در دوره چهارم شرق‌شناسی یافته، بکار بریم، به نظر می‌رسد کاربرد کلمه شرق‌شناسی در این دوره از جایگاه آکادمیک و پژوهشی بیشتری برخوردار خواهد بود. در این دوره، با تعداد بیشتری از شرق-شناسان روبرو می‌شویم که کمتر به دنبال اهداف استعماری و دستوره‌های دولت متبوع خویش هستند؛ بلکه حداقل می‌توان گفت در کنار حمایت‌های مالی کشورشان، تا حدی، دغدغه‌های پژوهشی هم دارند. در این دوره، مفهوم شرق-شناسی همچون مفهوم غرب‌شناسی، به علم یا پژوهشی گفته می‌شود که در صدد است با روش علمی - تحقیقی به جست‌وجو و بررسی فرهنگ، علوم، تمدن و دیگر شاخه‌های فرهنگ شرق بپردازد که در این عرصه، هم به جنبه جغرافیایی شرق توجه می‌شود و هم به مذهب، زبان، تاریخ و دیگر عناصر فرهنگی.

بنابراین با توجه به کاربرد اصطلاح شرق‌شناسی در این دوره، می‌توان گفت لزوماً این‌طور نیست که همه شرق‌شناسان از اهداف سیاسی و دینی برخوردار باشند؛ بلکه گاه پاره‌ای از آنها همچون ماسینیون، هانری کربن، تیتوس بورکهارت، آندره پوپ، اچ. ای. آر. گیپ، آن‌ماری شیمل و دیگران از فرهنگ شرق، تأثیر و با آن، هم‌زبانی و همدلی یافتند. مونتگمری وات در این باره می‌گوید:

تا جنگ جهانی دوم، بیشتر خاورشناسان دانشگاهی، گرچه رفته رفته به شرق معاصر علاقه‌مند شدند، همچنان از سیاست دوری گزیدند...^۲

۱. ویلیام مونتگمری وات، *برخورد آرای مسلمانان و مسیحیان*، ص ۱۸۰، محمد حسین آریا، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، تهران، ۱۳۷۳ش.

خاورشناسان دانشگاهی، در این تغییر موضع، درجاتی از استقلال را حفظ کردند، مگر وقتی که مجبور می‌شدند برای پشتیبانی مالی تلاش کنند و شاید زمانی کمک مالی تأمین می‌شد که طرح آنان، با علایق تجاری و حکومتی منطبق می‌شد.^۱

بنا بر استعمال کلمه «شرق‌شناسی» در این دوره، انگیزه‌ها و دغدغه‌های علمی و پژوهشی، بیشتر مورد توجه قرار می‌گیرد. بخش زیادی از شرق‌شناسان در عصر جدید، داخل این قلمرو می‌شوند. آنان، هر چند ممکن است اشتباهات و سخنان ناروای هم داشته باشند، این امر، نه برای اهداف تبشیری و سیاسی، بلکه شاید به سبب عدم وفاداری به روش‌شناسی علوم، روش تحقیق و اشتباه علمی بوده است. بدیهی است در دوره چهارم امکان دارد که اهداف و اغراض سیاسی و مذهبی نیز وجود داشته باشد؛ اما با توجه به تغییراتی که در عصر جدید، در حوزه دین و سیاست و روش‌های علمی و پژوهشی صورت گرفته، وجود اغراض سیاسی و مذهبی نسبت به دوره دوم - که جنگ‌های صلیبی در آن، سبب نزاع‌های دینی بوده - کمتر دیده می‌شود؛ به گونه‌ای که در دوره چهارم علاوه بر جغرافیا، به شاخصه‌هایی همچون تمدن، دین و تاریخ فرهنگ نیز توجهی دوچندان می‌شود.

به سبب غلبه روحیه دین‌گریزی بر جنبه‌های دین‌گرایی و مدافعه‌جویانه قرون گذشته و ترویج شیوه‌های پژوهشی و تحقیق، تعداد بیشتری از دین‌پژوهان غربی را می‌توان مثال زد که با همدلی، هم‌زبانی و دغدغه کشف حقیقت پا به سرزمین‌های شرق گذارده‌اند. آندره پوپ - که از پژوهشگران غربی در حوزه هنر اسلامی ایرانی است - خود را متعلق به فرهنگ ایران می‌داند او علاوه بر آثار ارزنده‌ای که در این حوزه از خود به یادگار گذارده است، وصیت می‌کند او و همسرش را در ایران (اصفهان) دفن کنند. همچنین فردی مانند هانری کربن خود را شیعه معنوی می‌خواند و در زمینه شناخت عرفان شیعی و حکمت معنوی چنان علاقه و همتی از خود نشان می‌دهد، که کمتر می‌توان میان همگنان مسلمان او دید. او با جدیت فراوان، سال‌های زیادی، شبانه روز به تحقیق و مطالعه درباره بزرگان عرفان و فلسفه اسلامی پرداخت و آثار ارزنده و جاویدانی درباره فرهنگ اسلامی و مقاله‌های مهمی درباره مهدویت به جای نهاد.

افرادی همچون آن ماری شیمل، رنه گنون، کوماراسوامی و تیتوس بورکهارت -

۱. همان.

که خود غربی و شرق‌شناس بودند- آن‌گاه که دربارهٔ تمدن اسلامی سخن گفته‌اند، بر خلاف برخی اسلام‌شناسان غربی- که مسیحی یا یهودی متصلب و غرض‌ورز بودند- با دلدادگی تمام به تمدن شرقی یا فرهنگ اسلامی نگریسته و گاه در این مسیر، همچون تیتوس بورکهارت و رنه گنون مسلمان می‌شوند. اگر سخنان نادرستی از این دانشمندان غربی دیده می‌شود، نباید آن را از سر غرض‌ورزی و اهداف سیاسی دانست؛ بلکه باید از روی هویت بشری و برخاسته از جهل دانست. در این مسأله، میان اندیشمند شرقی و غربی یا مسلمان و غیر مسلمان فرقی نیست و هرکس ممکن است خطا کند. شایان ذکر است که در دوره چهارم- به ویژه در قرن بیستم- با شمار بیشتری از دین‌پژوهان غربی و اسلام‌شناسان شرق- شناس روبرو هستیم که از سر کشف حقیقت و جستن گمشده، خویش، به سوی شرق و کشورهای اسلامی قدم بر داشته‌اند؛ به طوری که میان آثار اسلام‌شناسان قرن بیستم با قرون پیشین تفاوت بسیاری می‌توان یافت.

ادوارد سعید دربارهٔ دوره چهارم می‌گوید:

انتخاب واژه «شرق»، جنبه قانونی داشت؛ زیرا به وسیله افرادی نظیر شوستر (chauser) ماندول (mandeville)، شکسپیر، جان درایدن (john dryde)، الکساندر پوپ (pope) و بایرون (Byran) استفاده شده بود. واژه مزبور مشخص‌کننده آسیا و یا شرق از جهات جغرافیایی، اخلاقی و فرهنگی بود.^۱

به طور کلی، همه آثاری را که شرق‌شناسان در زمینه «مهدویت» انجام داده‌اند، می‌توان در این پنج محور گردآوری کرد:

۱. کتاب‌های مستقل در زمینه مهدویت؛
۲. نوشتن مقاله و پرداختن به مسأله مهدویت در بخشی از کتاب، مجله یا دائرة المعارف؛
۳. سایت‌ها و وبلاگ‌هایی که به دست شرق‌شناسان و پژوهشگران غربی در زمینه مهدویت پدید آمده است؛
۴. فعالیت‌های علمی و تحقیقی بنیادها و موسسات پژوهشی در زمینه مهدویت؛
۵. پایان نامه‌ها، رساله‌ها، پروژه‌ها و تحقیقاتی که به وسیله پژوهشگران دانشگاهی و اندیشمندان غربی در مجامع علمی غربی در زمینه مهدویت نوشته شده است.

۱. شرق‌شناسی، ص ۶۳.

محور بحث در این مقاله، فعالیت‌ها و آثار شرق‌شناس و ایران‌شناس برجسته غربی، «ادوارد براون» در زمینه «مهدویت» است. آثار وی در زمینه مهدویت، در بردارنده کتاب‌ها و مقاله‌هایی است که او به ویژه درباره دو فرقه بابیت و بهائیت تألیف کرده است. از خواندن آثار وقایع‌نگارانه او درباره این دو فرقه و مصاحبه‌هایی که با رهبران آنها انجام داده است، معلوم می‌شود که وی یکی از متخصصان این دو فرقه نوظهور است. وی با تصحیح و مقدمه‌نویسی برای کتاب معروف *نقطه الکاف* (اثر میرزا جانی کاشانی)، پرده از حیل‌گری و دسیسه‌های فرقه بهائیت و پیروان این فرقه برداشت و کتاب او، سندی بر عدم حقانیت این فرقه است.

مهدی‌پژوهی شرق‌شناس برجسته، ادوارد براون

به اقرار بسیاری از مورخان و اندیشمندان، ادوارد گرانویل براون (۱۸۶۲-۱۹۲۶م) از برجسته‌ترین و پرکارترین کسانی است که در زمینه ایران‌شناسی، تاریخ ادبیات ایران و تاریخ بابیت و بهائیت آثار درخور توجهی از خود به جای گذارده است و یکی از متخصصان فرقه بابیت و بهائیت به شمار می‌آید. وی به وسیله عموی خویش - که در جنگ دولت عثمانی و روسیه تزاری به طرفداری از دولت عثمانی برخاسته بود - متوجه فرهنگ و تمدن شرق شد؛ به همین سبب آن‌گاه که در دانشگاه کمبریج، پزشکی می‌خواند، به یادگیری زبان ترکی همت گمارد و چون به او گفته بودند برای یادگیری زبان ترکی باید زبان فارسی و عربی را بیاموزد، متوجه زبان فارسی شد. او نزد یکی از ایرانیان مقیم انگلیس (میرزا محمد باقر بواناتی)، فارسی آموخت. او در سال ۱۸۸۷م درس پزشکی خود را به پایان رساند؛ اما گویی بنا بود به جای عرصه پزشکی، در حوزه ایران‌شناسی به فعالیت بپردازد. او در زمینه فرهنگ ایرانی، به حدی از رشد و کمال رسید که اولین تاریخ ادبیات ایران را - که کامل‌ترین تاریخ ادبیات فارسی تا امروز بوده و مورد توجه متخصصان فن قرار گرفته است - نوشت.

ادوارد براون، در دانشگاه کمبریج برای تدریس زبان فارسی دعوت شد و در سال ۱۹۰۲م ریاست بخش زبان‌های شرقی را به عهده گرفت که این سمت را تا پایان حیات خویش (سال ۱۹۲۶م) به عهده داشت و در انگلستان انجمنی به نام

«انجمن ایران» (Persian Society) تاسیس کرد. وی همچنین مدیریت انجمن اوقاف گیب را - که منتشرکننده متن‌های شرقی بود، پس از درگذشت گیب (F.J.W.Gibb)، متخصص ادبیات ترکی، به عهده گرفت.^۱ او در جریان مشروطه - خواهی در ایران به حمایت از مشروطه‌خواهان برخاست و از آنها حمایت کرده و در این زمینه به نوشتن کتابی در زمینه روزنامه‌نگاری و شعر در عصر مشروطه پرداخت. سفرهای متعددی به کشورهای شرقی، از جمله مصر، تونس، قبرس، ترکیه و ایران داشت و در این سفرها با برخی رهبران مذهبی بابیت و بهائیت، از جمله میرزا یحیی (صبح ازل) شاگرد و جانشین علی محمد باب، حسینعلی بهاء (رهبر فرقه بهائیت) و تعدادی از شاگردان و بزرگان فرقه بابیت و بهائیت دیدار داشت که ماجرای این دیدارها به دنبال خواهد آمد.

شیوه تحقیقی ادوارد براون

ادوارد براون، بر خلاف بسیاری از خاورشناسان غربی در بسیاری از نظریات خویش نسبت به قرآن، اسلام و شخصیت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نگاه منصفانه‌ای دارد. شیوه و روش وی - برخلاف بسیاری از خاورشناسان غربی که نگاه تاریخی‌گری به فرقه‌ها و مذاهب اسلامی داشتند - نگاهی سفرنامه‌ای، نقلی و وقایع‌نگارانه است و در بیان افکار و اعتقادات فرقه‌های بابیت و بهائیت، توصیفی و نقلی می‌نگرد.

برخلاف خاورشناسانی همچون دارمستتر، فان فلوتن و مارگلی یوت - که در بیان نهضت و قیام محمد احمد سودانی، مختار ثقفی، کیسانیه و دیگر جریان‌های مهدویت به جنبه تاریخی‌گری و بسترهای تاریخی موضوع می‌پردازند - به نقل دیدارها و گفت‌وگوهای شخصی با بابیان و بهائیان می‌پردازد و از قضاوت‌های موافق یا مخالف، تا حد زیادی پرهیز می‌کند. به همین سبب، انسان در زمینه آشنایی با این فرقه‌ها، از سخنان او اطلاعات خوبی می‌تواند کسب کند. هر چند با خواندن آثار او در این زمینه احساس می‌شود - همان‌طور که از مقدمه *تقطعة الکاف* فهمیده می‌شود - وی نسبت به رهبران بابیت شفقت دارد و از کشته‌شدن آنها رنجیده‌خاطر می‌شود.

۱. ر. ک: عبدالرحمن بدوی، *قره‌نگ کامیل خاورشناسان*، شکرالله خاکرند، دفتر تبلیغات اسلامی، قم، ۱۳۷۵ش، ص ۴۱ - ۴۳. (این کتاب، همچنین با عنوان *دائرة المعارف مستشرقان* به وسیله صالح طباطبائی نیز ترجمه شده است).

تالیفات ادوارد براون

ادوارد براون تالیفات متعددی در زمینه ادبیات و زبان فارسی و فرقه‌های بابیت و بهائیت دارد. به تعبیر برخی اندیشمندان همچون آیتی، آثار او در زمینه بابیت و بهائیت از بهترین آثار در زمینه شناخت این فرقه‌ها تلقی می‌شود. از آن‌جا که تالیفات او در این باره سفرنامه‌ای و وقایع‌نگارانه است، اطلاعات درخشانی در این باره به خوانندگان می‌دهد. به علاوه، آثار او در زمینه ادبیات و زبان فارسی نیز مورد توجه متخصصان حوزه ادبیات فارسی قرار گرفته است. پاره‌ای از آثار و تالیفات ادوارد براون، در زمینه ادبیات و فرهنگ ایرانی عبارتند از:

۱. تاریخ ادبیات ایران^۱: این کتاب به چهار بخش تقسیم می‌شود که تاریخ ادبیات ایران از زمان باستان تا عصر جدید را شامل می‌شود.
۲. پزشکی عربی^۲: شامل چهار سخنرانی وی در دانشکده سلطنتی انگلیس در سال ۱۹۲۱ م است.
۳. تاریخ مطبوعات و ادبیات ایران در دوره مشروطیت.
۴. سلسله مقاله‌هایی در «مجله انجمن سلطنتی آسیایی».
۵. تذکرة الشعراء، اثر دولت‌شاه، ۱۹۰۱ م.
۶. لباب الالباب، تألیف عوفی، ۱۹۰۶ م.
۷. شرحی بر نهاییه الأرب فی أخبار الفرس و العرب، ۱۹۰۰ م.
۸. ملاحظاتی درباره نوشته‌ها و عقاید حروفیه، ۱۸۹۸ م.
۹. توصیف یک نسخه قدیمی تفسیر قرآن، ۱۸۹۴ م.
۱۰. ترجمه «چهار مقاله» نظامی عروضی سمرقندی، ۱۸۹۹ م.
۱۱. کتاب نامه‌هایی از تبریز، شامل نامه‌های ادوارد براون به دیگران است که قریب به اتفاق آنها برای تقی زاده نوشته شده است.^۳

1. The literary history of Persia

۲. این کتاب، با نام *Arabian Medicine* به وسیله مسعود رجب‌نیا، با عنوان تاریخ طب اسلامی به فارسی ترجمه شده است.

۳. عنوان کتاب‌شناسی آن، عبارت است از: ادوارد براون، نامه‌هایی از تبریز، حسن جوادی، چاپ دوم، خوارزمی، تهران، ۱۳۶۲ ش.

آثار ادوارد براون درباره فرقه‌های منسوب به مهدویت

علاوه بر آثار مذکور که بخشی از مهم‌ترین تألیفات او در زمینه ادبیات و فرهنگ ایرانی - اسلامی به شمار می‌آید، وی در زمینه شناخت فرقه بابیت و بهائیت نیز آثاری دارد که از بهترین مستندات تاریخی در شناخت این فرقه‌ها محسوب می‌شود. ما در این جا به سبب ارتباطی که این آثار، با مسأله مهدویت دارد، به توصیف آنها می‌پردازیم:

۱. یک سال در میان ایرانیان^۱: جریان دیدار او از شهرها و گفت‌وگوهایش با رهبران زرتشتی و فرقه بابی است که به صورت سفرنامه نوشته شده است.
۲. ترجمه مقاله سیاح به زبان انگلیسی^۲: این اثر، تألیف عباس افندی، پسر حسینعلی بهاء (رهبر فرقه بهائیت) است که به وسیله براون ترجمه، تصحیح و حاشیه‌نگاری شده است.^۳
۳. ترجمه کتاب تاریخ جدید، تألیف میرزا حسین همدانی به زبان انگلیسی: این کتاب، در شرح احوال علی محمد باب شیرازی و ماجرای دعوت او نوشته شده است.^۴

1. A year Among the Persians, by Edward G. Browne, London, 1893.

۲. عنوان انگلیسی مقاله سیاح - که به وسیله ادوارد براون تصحیح شده - این است:

A Travellers Narrative, written to illustrate the episode of the Bab, edited in the original Persian, and translated into English, with an introduction and explanatory notes, (by Edward G. Browne, Cambridge University Press, 1891).

۳. ادوارد براون، درباره ترجمه و تصحیح این مقاله، پس از دیدار حسینعلی بهاء و بازگشت به دانشگاه کمبریج، در مقدمه کتاب *نقطه الکاف* (صفحه ۱۰۰) این چنین می‌گوید: «ایشان (حسینعلی بهاء) را وداع گفته، از عکا به طرف انگلستان حرکت کردم پس از استقرار در کمبریج، خیالم بر این مصمم شد که برای آگاهی هموطنان خود - کما ینبغی - از اوضاع و احوال طایفه بابیه، بهتر آن است که یکی از کتب این طایفه را بدون تصرف متناً و ترجمه طبع نمایم... ابتدا متن کتاب مقاله سیاح را - که عباس افندی پسر بزرگ تر بهاء الله به قصد اعلای کلمه بهاء الله و نشر افکار او و تخفیف درجه باب و تقلیل اهمیت او در حدود سنه ۱۳۰۳ تألیف نموده و یک نسخه بسیار خوبی از آن که بخط زین المقربین از کتاب خوش خط بهائی است، در عکا به من هدیه داده بودند، عین این نسخه را چاپ عکس نمودم و یک ترجمه انگلیسی با حواشی مفصله در توضیح مجملات کتاب نیز بر آن افزودم. متن و ترجمه - هر دو - در سنه ۱۸۹۱ (۱۳۰۸ - ۱۳۰۹ ق) از طبع خارج شد.

۴. ادوارد براون، در مقدمه *نقطه الکاف* (صفحه ۱۰۰)، درباره چگونگی ترجمه این اثر می‌گوید: «پس از فراغت از این کتاب (مقاله سیاح) در صدد طبع ترجمه تاریخ جدید، تألیف میرزا حسین همدانی - که در اوقات اقامت در شیراز (در سنه ۱۳۰۵)، یکی از دوستان بابی به من هدیه داده بود - برآمدم و بالاخره در سنه

۴. ترجمه رساله *مجمل بدیع در وقایع ظهور منیع* از میرزا یحیی نوری (صبح ازل جانشین علی محمد باب) به زبان انگلیسی: این رساله، پس از ترجمه به وسیله ادوارد براون، به آخر کتاب *تاریخ جدید* میرزا حسین همدانی افزوده شده است.^۱
۵. چاپ، تصحیح و حاشیه نویسی بر کتاب *نقطه الکاف*، تألیف حاجی میرزا جانی کاشانی: این کتاب، پیش از انشعاب بابیه به ازلی (پیروان صبح ازل) و بهائی (پیروان حسینعلی بهاء) نوشته شده و به افکار مشترک آنها پیش از جداشدن از یکدیگر اشاره دارد.^۲
۶. مقاله‌هایی در مجله انجمن سلطنتی آسیایی درباره بابیت (J.R.A.S): مقاله «بابیان ایران» در جلد ۲۱، (۱۸۸۹م)، مقاله «فهرست و شرح ۲۷ نسخه خطی مربوط به بابیه» در جلد ۲۴، (سال ۱۸۹۲م)، و مقاله «خاطراتی از شورش بابیان زنجان در سال ۱۸۵۰م» در جلد ۲۹، (۱۸۹۷م).^۳

دلایل گرایش ادوارد براون به تحقیق درباره فرقه بابیت و بهائیت

ادوارد براون، سفری به ترکیه داشت که سبب شد برای نخستین بار از نزدیک با تمدن شرقی آشنا شود. به اقرار خود وی، در مقدمه *نقطه الکاف*^۴ یکی از مهم‌ترین

۱۳۱۰، طبع آن به اتمام رسید و در ذیل این کتاب نیز حواشی مبسوطه - تأییداً یا تضعیفاً لمضامین الكتاب - افزوده‌ام

۱. ادوارد براون، درباره ترجمه این اثر در *نقطه الکاف* (صفحه یا) می‌گوید: «نیز رساله کوچکی که صبح ازل به خواهش حقیر در تاریخ اجمال وقایع باب و بابیه تألیف نموده موسوم به «مجمل بدیع در وقایع ظهور منیع» آن را نیز متناً و ترجمه در آخر کتاب (*تاریخ جدید*) الحاق نموده‌ام».

۲. ادوار براون، درباره تصمیم خود برای چاپ و تصحیح این اثر، در مقدمه همین کتاب (صفحه یا) می‌گوید: «سابقاً در ضمن اشتغال به ترجمه *تاریخ جدید*، دیده بودم که مولف آن، مکرر از یک کتاب قدیم - تری تألیف حاجی میرزا جانی کاشانی نقل می‌کند... لهنذا! در صدد برآمدم که این کتاب را نیز به دست آورم و چون قدیم‌تر است و قبل از تفرقه بابیه به ازلی و بهائی تألیف شده و بنابراین مندرجات آن - بالطبع - اقرب به صحت و ابعاد از خلط و تدلیس متأخرین است، آن را هم به طبع درآورم... در ضمن تفتیش در کتب بابیه محفوظه در کتابخانه ملی پاریس، اتفاقاً یک نسخه از *تاریخ حاجی میرزا جانی* را یافتیم... پس از تحقیق، معلوم شد که این نسخه ملکی مرحوم کنت دو گوینو... بوده است».

۳. *نقد آثار خاورشناسان*، ص ۱۹.

۴. میرزا جانی کاشانی، *نقطه الکاف*، تصحیح ادوارد براون، چاپ لندن، هلند، ۱۹۱۰م (۱۳۲۸ ق).

عوامل علاقه وی به پژوهش درباره فرهنگ و ادبیات ایرانی و آشنایی با فرقه بابیت و بهائیت و حتی مسافرت به ایران، خواندن کتابی بود که کنت دو گوپینو^۱، سفیر فرانسه در ایران، با عنوان ادیان و فلسفه‌ها در آسیای وسطی^۲ نوشته بود. وی، همان‌طور که در مقدمه *نقطه الکاف* می‌گوید، هنگامی که به مطالعه تصوف مشغول بود، با دیدن کتاب دو گوپینو در کتابخانه کمبریج به سبب احتمال یافتن مطالبی درباره تصوف، به مطالعه آن مشغول می‌شود. به طور اتفاقی بخش دیگر کتاب - که درباره تاریخ بابیه و چگونگی پیدایش و انتشار این فرقه بوده - توجه او را جلب می‌کند. با خواندن این بخش از کتاب - که حدود سیصد صفحه بوده است - تحت تاثیر سخنان دو گوپینو قرار می‌گیرد و به شدت علاقه‌مند به شناخت فرقه بابیه می‌شود؛ به طوری که آرزوی دیدار سران بابیه در او پدید می‌آید و این امر، سرآغاز سفرهای علمی، گفت‌وگو با سران فرقه بابیه و بهائیت و تحقیق در زمینه آنها می‌شود.^۳

خواندن کتاب دو گوپینو و علاقه‌مندی ادوارد براون به ایران و میل به آشنایی با سران بابیه - که از جریان‌های نوپنیا د مذهبی ایران در عصر قاجار بود - سبب شد وی در ماه صفر سال ۱۳۰۵ ق (۱۸۸۷ م) به ایران سفر کند. وی در طول یک سال، به مناطق متفاوت ایران، از جمله شهرهای تبریز، اصفهان، تهران، شیراز،

1. Comte de Gobineau

2. Les Religions et les Philosophies dans l'Asie Centrale, par M. le Comte de Gobineau, Paris, 1865 et 1866.

۳. کنت دو گوپینو، سال‌های ۱۲۷۱ - ۱۲۷۴ وزیر مختار دولت فرانسه در طهران و از نخستین خاورشناسانی بود که در بحبوحه پیدایش فرقه بابیت در ایران، در این باره کتاب نوشت و به شرح و توضیح درباره جریان‌های موجود درباره این فرقه در ایران و چگونگی اعدام اعضای آن پرداخت او نخستین کسی بود که کتابش سبب آشنایی غربیان - از جمله ادوارد براون - درباره این فرقه شد. علاوه بر کتاب *مذاهب و فلسفه*، در آسیای وسطی که به زبان فرانسوی است، کتابی دیگر، با عنوان *سه سال در ایران* نوشته است که به دست ذبیح‌الله منصوری به زبان فارسی ترجمه شده و کتابشناسی آن به این شرح است: کنت دو گوپینو، *سه سال در ایران*، ذبیح‌الله منصوری، مطبوعات فرخی، تهران، بی تا.

۴. *نقطه الکاف*، (صفحه ۱۰): « من تا آن وقت، از این طایفه هیچ اطلاعی نداشتم. همین‌قدر مانند سایر مردم می‌دانستم که بابیه یکی از فرق مذهبی ایران است ... بعد از خواندن این فصل از کتاب کونت دو گوپینو خیالات من به کلی تغییر کرد و شوق شدیدی برای اطلاع از چگونگی حالات این طایفه به طور تفصیل در من پدید آمد و با خود همیشه می‌گفتم چه می‌شد اگر خود بنفسه این طایفه را می‌دیدم و تاریخ و سرگذشت مذهبی - که این همه اتباع خود را با قوت قلب به کشتن داده است - از خود ایشان مشافهه استفسار می‌کردم و واقعی را که بعد از ختم موضوع کتاب گوپینو، یعنی از سنه ۱۲۶۹ الی زماننا هذا روی داده، در موضعی ثبت می‌نمودم... ».

کرمان و دیگر شهرها سفر می‌کند ولی با فرقه‌های متفاوت مذهبی، از جمله مسلمانان، بابی‌ها، زرتشتی‌ها همنشینی می‌کند و درباره آنان اطلاعاتی کسب می‌کند. با ادبیات و زبان فارسی آشنا می‌شود و نزد اسد الله سبزواری (یکی از شاگردان ملا هادی سبزواری) با فلسفه شرقی آشنا می‌شود. محصول این سفر، تالیف کتابی با عنوان *یک سال در میان ایرانیان*^۱ است. این کتاب همچون سفرنامه-ای است که در آن، به شرح و توصیف وقایعی می‌پردازد که در این یک سال، با آنها برخورد کرده است.^۲

این کتاب، به سبب آن که از نخستین آثار براون، درباره فرهنگ ایرانی است، به قوت آثار بعدی وی، همچون مقدمه کتاب *نقطه الکاف* نیست و در آن، مطالب و گزارش‌های ضعیفی در زمینه موضوعات مذهبی به چشم می‌خورد که به بعضی از آنها اشاره می‌کنیم. اما به هر ترتیب، وی در این کتاب، به علاقه خود به آشنایی با فرقه بابیت را عملی و با برخی بزرگان و پیروان بابیت گفت‌وگو می‌کند.

ادوارد براون پس از برگشت به انگلستان، تصمیم می‌گیرد برای دیدار رؤسای اصلی و مدعیان جانشینی مذهب بابیت (دو برادر رقیب؛ یعنی میرزا یحیی نوری، معروف به صبح ازل و حسینعلی نوری، معروف به بهاء الله) به جزیره قبرس و شهر عکا سفر کند. او سال ۱۳۰۷ ق برای دیدن میرزا یحیی، حدود پانزده روز در قبرس اقامت گزید و سپس از آن‌جا برای دیدن حسینعلی نوری، به عکا رفت.^۳

وی در قبرس، هر روز، چند ساعت به دیدار میرزا یحیی می‌رفت و درباره مسائل متفاوت مذهب، تاریخ، آثار بابیه و مسائل متفرقه از او سخنانی می‌شنید. ادوارد براون، می‌گوید:

میرزا یحیی نوری، هنگام سخن گفتن درباره اختلاف برادرش (حسینعلی نوری) احساس ناراحتی می‌کرد.

۱. ادوارد براون، *یک سال در میان ایرانیان*، ذبیح الله منصوری، کانون معرفت، بی تا، بی جا.

۲. *نقطه الکاف*، (صفحه واو): «و اتفاقاً در ماه صفر سنه ۱۳۰۵، اسبابی فراهم آمد که به ایران سفر کردم و قریب یک سال در نقاط مختلف ایران در گردش بودم و شهرهای تبریز، زنجان، طهران، اصفهان، شیراز، یزد و کرمان را سیاحت کردم. با غالب ملل و فرق از جمله مسلمان، بابی و زردشتی در آمیختم...».

۳. همان، (صفحه و): «... سنه ۱۳۰۷، مجدداً به قصد تحصیل اطلاعات صحیحه از تاریخ این طائفه و سماع شفاهی از رؤسای این مذهب، سفری به جزیره قبرس و شهر عکا نمودم و به ملاقات دو برادر رقیب، میرزا یحیی نوری، (معروف به صبح ازل) در قبرس و میرزا حسینعلی نوری (معروف به بهاء الله) در عکا نایل آمدم».

ادوارد براون، در این باره حق را به میرزا یحیی داده و می‌گوید: «در واقع، او شایسته جانشینی علی محمد باب بود». او میرزا حسینعلی نوری (معروف به بهاء الله) را فریبکار می‌دانست؛ زیرا میرزا حسینعلی نوری و دیگران می‌دانستند که علی محمد باب، میرزا یحیی را به جانشینی برگزیده است. ادوارد براون، اظهار تعجب می‌کند که چگونه ممکن است میرزا حسینعلی نوری که خود را از تابعان و پیروان علی محمد باب می‌داند، از اطاعت فرمان او - که سخنش را الهام آسمانی می‌دانست - سرپیچی کند.

ادوارد براون معتقد بود اگر حسینعلی نوری (بهاء الله) فرد صادقی بود و به علی محمد باب ایمان داشت، باید به جانشینی که او تعیین کرده بود، ایمان می‌آورد، نه این که منکر او شود. او در این باره می‌گوید:

اشکالی که هست، در این است که صبح ازل - که بلا شبهه باب، او را جانشین و وصی خود قرار داده بود - به شدت و اصرار هر چه تمام‌تر، از تصدیق دعوی نایب‌ادری خود امتناع شدید و ابایی مستمر نمود؛ بنا بر این بهائی که قطعاً باید به «من جانب الله» بودن باب معتقد باشد (چه کسی که به یک ظهوری ایمان آورد باید تمام ظهورات قبل را نیز تصدیق نماید) بالضروره مجبور است اعتراف کند باب - که مظهر مشیت الهی و مبعوث من جانب الله و دارای الهام و علم لدنی بود - عالماً عامداً کسی را برای جانشینی خود انتخاب کرد که بایستی بعد از خودش، نقطه ظلمت و اشد منکرین من یظهره الله گردد.^۱

از این رو، جانشین علی محمد باب را میرزا یحیی (صبح ازل) می‌دانست و حتی نامه‌ای که علی محمد باب در وصایت به جانشینی میرزا یحیی برای او فرستاده بود، در مقدمه *تقطعه الکاف* می‌آورد. آن نامه، تصویری بود که میرزا یحیی از روی خط باب، استنساخ کرده، و برای ادوارد براون، فرستاده بود.^۲ ادوارد براون درباره اختلاف این دو نایب‌ادری می‌گوید:

مابین اتباع باب، دو نایب‌ادری بودند، از اهل نور مازندران. بزرگ‌تر، موسوم بود به میرزا حسینعلی و ملقب به بهاء الله و کوچک‌تر موسوم به

۱. همان، (صفحه مد).

۲. همان، (صفحه لد).

میرزا یحیی و ملقب به صبح ازل. بعدها رقابتی که مابین این دو برادر پدید آمد، بایبه را به دو فرقه منشعب نمود: ازلیان، که اکنون از حیث عدد کمترند و بهائیان، که قسمت عمده بایبه‌اند.^۱

وی پس از دیدار میرزا یحیی نوری در قبرس، به دیدار میرزا حسینعلی نوری در عکا رفت. او از نخستین دیدار خود با بهاء الله و سخنان او به طور مشروح سخن می‌گوید و این که در این دیدار، بهاء الله به او گفت:

الحمد لله که فائز شدی... تو آمدی که این مسجون منفی [زندانی تبعیدی] را ببینی!... ما به جز صلاح عالم و فلاح امم غرضی نداریم؛ ولی مردم، با ما مثل مفسدین - که شایسته حبس و طرد باشند - رفتار می‌کنند... تمام ملل، باید صاحب یک مذهب شوند و جمیع مردم، با هم برادر گردند... این نزاع‌ها و جنگ‌ها و خونریزی‌ها و اختلافات، باید تمام شود و تمام مردم، مانند یک خانواده با هم زیست کنند... نباید شخص، فخر کند که وطن خود را دوست دارد؛ بلکه باید فخر کند که نوع بشر را دوست می‌دارد.^۲

ادوارد براون می‌گوید:

من پس از نخستین جلسه دیدار با میرزا حسینعلی نوری - که بیست دقیقه تا نیم ساعت طول کشید - چهار بار دیگر با او دیدار کردم و پس از این دیدارها - علی‌رغم اصرار بر ماندن بیشتر - به انگلستان برگشتم و پس از برگشت از این دیدارها و ملاقات‌ها بود که تصمیم گرفتم تا درباره بایبه کتابی را که خود بایبان نوشته‌اند و مورد اعتقادشان است، بدون کاستن و افزودن، برای هموطنانم چاپ و ترجمه کنم.

این امر، سبب شد ادوارد براون، به ترجمه و تصحیح آثاری که پیش از این ذکر شد - به ویژه کتاب *نقطة الکاف* - همت گمارد. در واقع، یکی از قدیم‌ترین و جامع‌ترین آثاری که ادوارد براون درباره بابیت چاپ و تصحیح کرده و در آن، محققانه از بابیت سخن گفته، همین کتاب *نقطة الکاف* است که به دست شاگرد علی محمد باب، میرزا جانی کاشانی نوشته شده است. او که از ۲۸ نفری بود که

۱. همان، (صفحه لج).

۲. همان، (ص ی).

در سال ۱۲۶۸ ق کشته شد، پیش از انشعاب در بابیه و پیش از اختلاف میان دو فرقه ازلی و بهائی، این کتاب را نوشته است. این کتاب، در بردارنده تاریخ ظهور باب و وقایع هشت سال اول تاریخ بابیه است و با مقدمه‌ای که ادوارد براون بر آن نوشته و به ارزش و اهمیت آن افزوده، از آثار مهم تاریخی، دربارهٔ بابیت و بهائیت به شمار می‌آید. در واقع، این کتاب، تا حد زیادی از شیادی و حیل‌گری میرزا حسینعلی (بهاء الله) پرده برمی‌دارد و جانشینی صبح ازل را اثبات می‌کند.

همان‌طور که ادوارد براون در مقدمه *نقطه الکاف* می‌گوید، میرزا جانی کاشانی، در این کتاب، به نفع صبح ازل و جانشینی او نسبت علی‌محمد باب، سخنان مهمی گفته است. ادوارد براون، این کتاب را به صورت اتفاقی، در کتابخانه کنت دو گوینو در انگلستان می‌یابد و به احیای آن می‌پردازد؛ در حالی که پس از پیدایش فرقه بهائیت و کم شدن طرفداران صبح ازل، بهائیان می‌کوشیدند همه آثاری را که بیانگر تبلیغ و ترویج صبح ازل و حقانیت او است، نابود سازند. براون می‌گوید:

بهائیان... با تمام قوی سعی کردند که وجود شخص صبح ازل را حتی الامکان تجامل و تعامی نمایند و کتب و اسنادی را که دلالت بر وصایت بلاشبهه او می‌نمود، محو کنند...^۱ به عنوان مثال، یکی از قدیم‌ترین و مستندترین کتاب‌ها در زمینه اختلاف جانشینی، کتاب تاریخ حاجی میرزا جانی بود که بهائیان توانستند تمامی نسخه‌های آن را معدوم کنند.^۲

وی می‌افزاید:

وقتی من، نام صبح ازل را از بهائیان می‌پرسیدم، بعضی از آنها می‌گفتند که حتی این اسم را نشنیده‌اند.^۳

۱. همان، (صفحه مه).

۲. همان، (صفحه مه): « یکی از بهترین و قدیم‌ترین این‌گونه کتب و اسناد، تاریخ حاجی میرزا جانی بود که چنان‌که ذکر شد، در کمال خوبی توانستند جمع نسخ آن را از روی زمین معدوم سازند و ... اگر اتفاقاً و تصادفاً یک شخص خارجی مقیم طهران - که هر چند معتقد نبود ولی کمال محبت و همدردی با این طائفه داشت یعنی (کونت دو گوینو) - یک نسخه از این کتاب قبل از آن که مصلحت وقت اقتضای اعدام آن کند تحصیل نکرده و به اروپا نیاورده بود. امروز این کتاب، به کلی از میان رفته و نسخ آن بلا استثناء معدوم شده بود.»

۳. *نقطه الکاف*، (صفحه مه): « وقتی که راقم حروف، در سنه ۱۳۰۵ در ایران بودم بهائینی را که در نقاط مختلفه آن مملکت دیدم، عموماً از شناختن صبح ازل تجامل می‌کردند و حتی چنین وا می‌نمودند که اسم او را هم هرگز نشنیده‌اند و فقط کتاب مذاهب و فلسفه کونت دو گوینو - که من سابقاً آن را خوانده بودم

و با کمال تعجب از حيله گری بهائیان در نابودسازی کتاب *نقطه الکاف* می گوید:

خیلی مشکل است تصور این مسأله که یک چنین کتاب مهمی را چگونه با این درجه از سهولت، می توان محو و نابود نمود، و همچنین خیلی مشکل است تصور این امر که متدینین به یک مذهب - که قطعاً صاحب منتهی درجه قدس و ورع - ... هستند، چگونه برای محو یک اثر تاریخی و تدلیس امر و تمویه حق، بدین سهولت با یکدیگر مواضعه و تبانی می نمایند...^۱ من در آن خصوص، قطع دارم و آن این است که هر چه طریقه بهائی بیشتر منتشر می گردد - و مخصوصاً در خارج ایران و بالاخص در اروپا و امریکا - به همان اندازه، حقیقت تاریخ بابیه و ماهیت مذهب این طایفه در ابتدای ظهور آن، تاریکتر و مغشوشتر و مدلس تر می گردد.^۲

مدعیان جانشینی علی محمد باب

ادوارد براون در مقدمه *نقطه الکاف* ذکر می کند که میرزا یحیی (صبح ازل) یک سال پیش از اعدام علی محمد باب، به جانشینی او انتخاب شده بود پس از کشته شدن علی محمد باب (۲۷ شعبان ۱۲۶۶ق) عموم بابیه، او را جانشین و واجب الاطاعت می دانستند.

پس از این که سه تن از بابی ها در شوال سال ۱۲۶۸ق به سوی ناصر الدین شاه تیراندازی می کنند، ناصرالدین شاه، چهل نفر از شخصیت های برجسته بابیه را دستگیر می کند. ۲۸ نفر از آنها - از جمله مؤلف کتاب *نقطه الکاف*، حاجی میرزا کاشانی - را اعدام می کند. در این میان صبح ازل - با لباس مبدل - به بغداد فرار می کند. برادرش (میرزا حسینعلی) هم که در زندان ناصر الدین شاه بود، از زندان رها می شود و به بغداد می گریزد. شخصیت های زیادی از بابی ها در بغداد جمع

و بدان واسطه از اهمیت مقام صبح ازل مسیوق بودم - باعث شد که این مسئله را جداً تعقیب کرده، بالاخره دانستم که وی هنوز زنده است و با وی بنای مکاتبه گذاردم، تا آنکه در بهار سال ۱۳۰۷ در شهر ماغوسا در جزیره قبرس، خود به ملاقات او نایل آمدم.

۱. همان، (صفحه مو).

۲. همان.

شده، ده سال در بغداد ماندند. در این مدت، میرزا حسینعلی، مطیع و پیروی صبح ازل بوده و از او فرمان می‌برده است.

اواخر اقامت بابی‌ها در بغداد، به تدریج، ادعاهای عده‌ای از آنان که «من یظهره الله» هستند، آغاز می‌شود، که از جمله آنها میرزا حسینعلی است. پس از ادعای او، بعضی از پیروان قدیم بابیه، او را تهدید کرده، بر او سخت می‌گیرند. او قهر کرد و از بغداد خارج شد. حدود دو سال در کوه‌های اطراف سلیمانیه زندگی کرد، تا این‌که با درخواست صبح ازل به بغداد بر می‌گردد. از دیگر کسانی که ادعای «من یظهره الله» و رهبری دینی بابیه را کرد، میرزا اسدالله تبریزی (ملقب به دیان) کاتب آیات صبح ازل بود. پس از مباحثه و مجادله میرزا حسینعلی با او، به پای وی سنگی بستند و او را در شط العرب غرق کردند.

پس از این، عده‌ای، همچون میرزا عبدالله غوغا، حسین میلانی (معروف به حسین جان)، سید حسین هندیانی و میرزا محمد زرنندی (معروف به نبیل که بعد، از پیروان میرزا حسینعلی شد) ادعای «من یظهره الله» کردند.

کار به جایی رسید که هر کس صبح بلند می‌شد و ادعای نیابت علی محمد باب را می‌نمود.^۱

پس از آن که بابی‌ها از بغداد بیرون رانده و به وسیله دولت عثمانی به اسلامبول و سپس ادرنه فرستاده شدند، آنها پس از پنج سال اقامت در ادرنه، با ادعای رسمی و عمومی میرزا حسینعلی مواجه شدند بسیاری از بابی‌ها با کمال تعجب و حیرت، سرانجام به وی ایمان آوردند و از اطراف صبح ازل پراکنده شدند.^۲ به دلیل به وجود آمدن ناامنی از سوی بابی‌ها، دولت عثمانی، میرزا حسینعلی و طرفداران او را به عکا و صبح ازل و اتباعش را به جزیره‌ای در قبرس تبعید کرد. پس از این انشعاب، کشته شدن برخی طرفداران طرفین، (صبح ازل و میرزا حسینعلی) به وسیله طرف مقابل، بیانگر تصفیه حسابی هر یک از دو طرف،

۱. همان، (صفحه م).

۲. ادوارد براون، در مقدمه *تقطعه الکاف* (صفحه مج) دربارهٔ زمان ادعای میرزا حسینعلی می‌گوید: «تاریخ ادعای «من یظهره الله» نمودن بهاء الله را در بعضی از کتب بهائیه در سنه ۱۲۸۰ نوشته‌اند، میرزا محمد زرنندی معروف به نبیل در رباعیات تاریخیه خود که برای ماده تاریخ وقایع حیات بهاء الله ساخته گویند که بهاء الله در حین این ادعا، پنجاه ساله بوده است.»

نسبت به خصم خود است.^۱

با خواندن این بخش از تاریخ فرقه بابیت و بهائیت، انسان به وضوح درک می‌کند هیچ‌یک از دو فرد (صبح ازل و بهاء الله) در مسیر درست دین و انسانیت نبوده‌اند و در مسیر نفسانیت خود و فریب پیروان خویش قدم برداشته‌اند. آشنایی آنها با علم حروف و ابجد و ظاهر فریبی، سبب شد عده‌ای را گرد خود جمع و ادعاهای ناروا کنند. با خواندن توصیفات ادوارد براون، معلوم می‌شود چگونه برای رسیدن به مقاصد خود، به هر حيله‌ای - حتی کشتن دیگران - توسل می‌جستند.

هر چند ادوارد براون، حق را به صبح ازل می‌دهد و در *نقطه الکاف*، میرزا حسینعلی (بهاء الله) و فرقه بهائیت را مفتضح می‌کند و از عدم حقانیت او پرده برمی‌دارد، این به این معنا نیست که وی به صبح ازل وفادار بوده و یا به او اعتقاد دینی داشته است. به نظر می‌رسد با احیا و چاپ این کتاب، بیش از حقانیت صبح ازل، حيله‌گری و شیادی بهاء الله و بهائیان آشکار می‌شود. برخورد خونین و کشتارهایی که هر یک از این دو، تداعی‌کننده حکومت مأمون و امین، در عصر عباسیان و نشانه استفاده آن دو، از عوام‌گرایی برخی مردم است، هر چند سرانجام، با مخالفت علما و فقها شیعه روبرو شدند و به مرگشان انجامید.

ادوارد براون از خونریزی و کینه میان پیروان بهائیت، احساس ناراحتی می‌کند و این را مخالف رحمت و شفقت ادیان می‌شمارد:

این تفرقه آخری و حقد و حسد و جنگ و جدالی که از آن ناشی شد، راستی این است که اثر خیلی بدی در ذهن این بنده پدید آورد... در مقابل این همه نصوص الهی از قبیل «عاشروا مع الادیان بالروح و الريحان» و «همه بار یک دارید و برگ یک شاخسار» و نحو ذلک، ایشان با اعضای خانواده خودشان با این درجه تلخی و عداوت رفتار می‌کنند؟^۲

ادوارد براون، بر خلاف برخی نظرات که در کتاب یک سال در میان ایرانیان درباره بابیت، اظهار کرده بود، در مقدمه *نقطه الکاف* سخنانش را تصحیح و روشمندانه عرضه می‌کند. وی در کتاب یک سال در میان ایرانیان گفته بود:

دلیل این که علی محمد شیرازی را «باب» می‌گویند، چون معنای مجازی «باب» این است که او معتقد بود، من دروازه‌ای هستم که می‌بایست مردم

۱. همان، (صفحه ۵۶).

۲. همان، (صفحه ۵۷).

از آن بگذرند، تا بتوانند که به اسرار بزرگ و مقدس ازلی و ابدی و حقایق
پی ببرند.^۱

اما در مقدمه *تقطه الکافی*، «باب» را در معنای درست آن (واسطه بین امام
غائب و شیعیان) به کار می‌برد و می‌گوید:

ولی طولی نکشید که میرزا علی محمد، از این درجه قدم بالاتر نهاده، ادعا
کرد که وی همان قائم موعود و مهدی منتظر و امام ثانی عشر است و
لقب باب را به یکی از اتباع خود، ملا حسین بشرویه داد.^۲

در جای دیگر می‌گوید:

میرزا علی محمد، تا آن وقت در نوشتجات خود، خود را «باب» و «ذکر
» و «ذات حروف سبعه» (به مناسبت این که «علی محمد» هفت حرف
است) می‌خواند؛ ولی از این به بعد، خود را «قائم» و «مهدی» و «نقطه»
می‌خواند.^۳

داوری‌های ادوارد براون دربارهٔ بابیه و بهائیت

با توجه به این که وی هم‌عصر به پیدایش این دو فرقه بوده، سخنان، مشاهدات و
گفت‌وگوهای او، بسیار حائز اهمیت است. وی آثار گراندوری را از خود به جای
گذاشته است و با تلاشی پیگیرانه آثاری از بابیت را احیا کرد که اگر این کار از
سوی او انجام نمی‌شد، قطعاً بعضی از این آثار به دست ما نمی‌رسید؛ زیرا همان-
طور که بیان شد، پیروان بهاء الله می‌خواستند مستندات تاریخی مذهب بابیه را از
بین ببرند، تا ادعای فرقه ازلی در برابر آنها، اثبات نشود.

ادوارد براون بر خلاف بسیاری از شرق‌شناسان هم‌عصر خویش - بدون نگاه
مغرضانه و یکسونگری، توانست خود را از نگاه و شیوه تاریخیگری برهاند. او با
رویکردی توصیفی آثار بسیار خوبی به صورت تصحیح یا سفرنامه درباره فرهنگ
اسلامی و تاریخ مذاهب به وجود آورد اگر اشتباهاتی نیز از او دربارهٔ اسلام و
فرهنگ ایرانی دیده شود، خطاهای روشمندان و طبیعی است که در هر
پژوهشگری ممکن است و لزوماً برپایه بر نگاه مغرضانه نیست، به آن دچار

۱. ادوارد براون، *یک سال در میان ایرانیان*، ج ۱، ص ۱۰۹.

۲. همان، (صفحه ۷۷).

۳. همان، (صفحه ۷۸).

می‌شوند، به گونه‌ای که این خطاها از ارزش آثار او نمی‌کاهد.

فهرست منابع

- انجمن ایران شناسی فرانسه و ایران، چکیده‌های ایران‌شناسی، طهوری، تهران، س ۱۳۸۳ ش.
- بدوی، عبدالرحمن، فرهنگ کامل خاورشناسان، شکرالله خاکرند، دفتر تبلیغات اسلامی، قم، ۱۳۷۵ ش.
- بدوی، عبدالرحمن، دائرةالمعارف مستشرقان، صالح طباطبایی، روزنه، تهران، ۱۳۷۷ ش.
- براون، ادوارد، نامه‌هایی از تبریز، حسن جوادی، دوم، خوارزمی، تهران، ۱۳۶۲ ش.
- _____، یک سال در میان ایرانیان، ذبیح الله منصوری، کانون معرفت، بی تا، بی جا.
- پازوکی، شهرام، یادى از هانری کربن، موسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران، تهران، ۱۳۸۲ ش.
- حسینی طباطبائی، مصطفی، نقد آثار خاورشناسان، چاپ بخش، تهران، ۱۳۷۵ ش.
- دسوقی، محمد، سیر تاریخی و ارزیابی اندیشه شرق‌شناسی، محمودرضا افتخارزاده، فرزاد، تهران، ۱۳۷۶ ش.
- دهخدا، علی اکبر، لغت نامه، تصحیح محمد معین و سید جعفر شهیدی، دوم، دانشگاه تهران، تهران، ۱۳۷۷ ش.
- سعید، ادوارد، شرق شناسی، عبد الرحیم گواهی، دفتر نشر و فرهنگ اسلامی، تهران، ۱۳۷۱ ش.
- صالح حمدان، عبدالحمید، طبقات المستشرقین، مکتبه المدبولی، بی جا، بی تا.
- صالح، هاشم، الاستشراق بین دعواته و معارضیه، دوم، دارالساقی، لبنان، ۲۰۰۰ م.
- طبیب‌اوی، خاورشناسان انگلیسی زبان، سید خلیل خلیلیان، نوید، تهران، ۱۳۴۹ ش.
- کاشانی، میرزا جانی، تقطه الکاف، تصحیح ادوارد براون، لیدن، هلند، ۱۹۱۰ م (۱۳۲۸ ق).
- گوپینو، ژوزف کنت دو، سه سال در ایران، ذبیح الله منصوری، فرخی، تهران، بی تا.
- گیب، همیلتون، اسلام، بررسی تاریخی، منوچهر امیری، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۶۷ ش.
- مشکین نژاد، پرویز، فرهنگ خاورشناسان، پژوهشگاه علوم انسانی، تهران، ۱۳۸۲ ش.
- مونتگمری وات، ویلیام، برخورد آرای مسلمانان و مسیحیان، محمد حسین آریا، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، تهران، س ۱۳۷۳ ش.

- نصر، سید حسین، قلب اسلام، مصطفی شهرآیینی، تصحیح شهرام پازوکی، حقیقت، تهران، ۱۳۸۳ش.
- نیک بین، نصرالله، فرهنگ جامع خاورشناسان مشهور و مسافران به مشرق زمین، دوم، شرکت سهامی کتاب، تهران، ۱۳۸۰ش.
- Balyuzi, H.M, Edward Granville Browne and the bahai faith, George Ronald, London, ۱۹۷۰.
- Browne, Edward G, A Travellers Narrative, Cambridge University Press, 1891.
- Browne, Edward G, A year Among the Persians, London, 1893.